

مقاله پژوهشی

مختصات لیبرالیسم و حوزه عمومی در عصر جهانی شدن

رضا اوسطی^۱، فاضل فیضی*^۲، حسن شمسینی غیاثوند^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۶ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۱۰

چکیده: جهانی شدن بر همه ساحت های زندگی بشر از جمله بنیان های معرفتی و سبک زندگی تاثیر گذار بوده است. در عصر اطلاعات حوزه عمومی، شامل تبادل ایده ها و مشارکت عمومی در مسائل جهانی و حس مسئولیت مشترک است، موضوعی که لیبرالیسم و نئولیبرالیسم نیز باور به خصوصی شدن بسیاری از عرصه ها، مسئولیت پذیری و شکل گیری شهروند جهانی و جهان میهنی هستند. سوال و هدف محوری این پژوهش این است که جهانی شدن چه تأییراتی بر مختصات حوزه عمومی بعنوان اصل بنیادین لیبرالیسم است. با بهره گیری از روش تبیینی می توان گفت که نظریه پردازان دموکراسی بر اهمیت یک حوزه عمومی، متمایز از دستگاه دولت، تأکید می کنند که در آن شهروندان می توانند آزادانه با هم ارتباط برقرار کنند، مشورت کنند و در شکل گیری اراده جمعی مشارکت داشته باشند. اخلاق گرایان گفتمانی و دموکرات های مشورتی، حوزه عمومی را در جامعه مدنی و انجمن های متعددی که آن را تشکیل می دهند، قرار می دهند. در واقع می توان گفت که تأثیرات جهانی شدن و رسانه ها بر حوزه عمومی و لیبرالیسم با نگرش ها و کارکردهای دوگانه مواجه شده است. چرا که از یک سو ساختارهای لیبرالیسم همچون آزادی فردی، عرصه خصوصی، سرمایه داری و فناوری پیشرفته در سراسر جهان گسترش می یابند. از طرف دیگر رسانه ها و جهانی شدن باعث دگردیسی در حوزه عمومی از جمله کاهش و ورود دولت به عرصه خصوصی و آزادی شهروندان شده است. همچنین باید گفت که با شکل گیری نئولیبرالیسم و قدرت رسانه ها چالش های متعددی درباره تامل دولت و ملت در هزاره سوم، مقولات انتسابی سیاسی مانند نژاد و جنسیت و رابطه ی بین این اشکال انتساب و توسعه ی ایدئولوژی ها و ساختارهای حریم خصوصی و مالکیت خصوصی صورت بندی شده است.

واژگان اصلی: حوزه عمومی؛ لیبرالیسم، رسانه ها، شبکه اجتماعی، جهانی شدن.

^۱ . گروه علوم سیاسی (گرایش اندیشه سیاسی)، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران.

Raza8286@iau.ac.ir

^۲ . گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران. (نویسنده مسئول).

fazel.feizi@iau.ac.ir

^۳ . گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران.

shamsini_h@iau.ac.ir

در فلسفه سیاسی، حوزه عمومی بسیار مهم است زیرا فضایی را برای شهروندان فراهم می‌کند تا در گفتمان منطقی مشارکت کنند، افکار عمومی را شکل دهند و صاحبان قدرت را پاسخگو نگه دارند. این حوزه به عنوان واسطه‌ای بین دولت و جامعه عمل می‌کند، شفافیت را تقویت و مشارکت دموکراتیک را تسهیل می‌کند. بدون یک حوزه عمومی قوی، حکومت دموکراتیک ضعیف می‌شود و توانایی شهروندان برای تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی کاهش می‌یابد. حوزه عمومی به عنوان قلمرویی از زندگی اجتماعی دیده می‌شود که در آن افکار عمومی می‌تواند شکل بگیرد. اگر بخواهید، می‌توان آن را به عنوان زمینه پرورش در نظر گرفت. هابرماس چندین جنبه را برای حوزه عمومی حیاتی می‌داند. عمده‌تاً این حوزه برای همه شهروندان باز است و در هر مکالمه‌ای که افراد برای تشکیل یک جامعه گرد هم می‌آیند، شکل می‌گیرد. شهروند نقش یک شخص خصوصی را ایفا می‌کند که به نمایندگی از یک تجارت یا منافع خصوصی عمل نمی‌کند، بلکه به عنوان کسی است که با مسائل مربوط به منافع عمومی برای تشکیل یک حوزه عمومی سروکار دارد. هیچ نیروی اربابی در پشت حوزه عمومی وجود ندارد، بلکه شهروندان آن آزادانه گرد هم می‌آیند و متحد می‌شوند تا نظرات خود را بیان کنند. اصطلاح حوزه عمومی سیاسی برای بحث‌های عمومی در مورد موضوعات مرتبط با دولت و عمل سیاسی معرفی شده است.

اگر جهانی شدن در نهایت شکلی وحدت‌بخش از فعالیت اقتصادی باشد، سوال جالبی که جهانی شدن برای مینوگ مطرح کرد این بود: آیا قوانین اقتصاد، همگنی نوظهور زندگی بشر را تعیین می‌کنند؟ این یک سوال باز است. مینوگ نیز مانند اسلوتردایک، توانایی بازار را برای جلوگیری از تحمیل این همگنی زیر سوال می‌برد. نتیجه‌گیری مینوگ در مورد تحلیل خود از جهانی شدن در رابطه با بحران لیبرالیسم واضح است: «من شکی ندارم که دموکراسی محکوم به فنا است»، زیرا باور به جهان‌شمولی جهانی شدن یک توهم اقتصادی است که جامعه را در مورد «پویایی‌های دنیای مدرن» گمراه می‌کند. [۵۱] علاوه بر این، به نظر نمی‌رسد لیبرالیسم جهانی شدن در ایجاد تمایزی که قضاوت‌های ارزشی در مورد آنچه برای جامعه بهتر است را در بر بگیرد، اگر آن پاسخ نتواند قیمت بازار داشته باشد، مناسب باشد.

لیبرالیسم جهانی شدن نیازی به تبدیل شدن به لیبرالیسم جدید ما ندارد. تا آنجا که به تعاریفی که در طول سال‌ها تغییر می‌کنند مربوط می‌شود، لیبرالیسم نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. همانطور که این مقاله قصد داشت نشان دهد، جهانی شدن تا حد زیادی دلیل تغییر لیبرالیسم است، اما همچنین فرزند پروژه لیبرالیسم است. این تناقضی است که می‌توانیم با آن کنار بیاییم زیرا خود لیبرالیسم نیز باید هر از گاهی به عقب کشیده شود، این مسئولیتی است که با آزادی همراه است. لیبرالیسم هسته نهادی‌ای را فراهم کرد که جهانی شدن تحت آن رونق گرفت. جهانی شدن یکی از شگفت‌انگیزترین مضامین دوران اخیر است. جهانی شدن اصطلاحی گسترده و پیچیده است که چندین دهه است ادامه دارد. جهانی شدن چیز جدیدی نیست، آنچه جدید است ابعاد مختلفی است که در دهه‌های اخیر به خود گرفته است که برای درک اشکال مرتبط با هم آن باید به دقت تفکیک شوند.

مهمترین مختصات حوزه عمومی؛^۱ مشارکت دموکراتیک و پاسخگویی: حوزه عمومی به شهروندان اجازه می‌دهد تا در مورد امور عمومی بحث کنند، تبادل نظر کنند و افکار عمومی را شکل دهند، که می‌تواند بر تصمیمات سیاسی تأثیر بگذارد و مقامات منتخب را پاسخگو نگه دارد.^۲ شکل‌گیری افکار عمومی: بستری را برای تبدیل نظرات فردی به یک افکار عمومی جمعی فراهم می‌کند که می‌تواند توسط نظام سیاسی در نظر گرفته شود.^۳ شفافیت و پاسخگویی: حوزه عمومی با فعال کردن بحث و مناظره عمومی، شفافیت در حکومت را ارتقا می‌دهد و به جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت کمک می‌کند.^۴ میانجیگری بین دولت و جامعه: به عنوان پلی بین دولت و جامعه مدنی عمل می‌کند و امکان ارتباط و گفتگو در مورد مسائل مورد توجه عموم را فراهم می‌کند.^۵ چالش با اقتدار: از نظر تاریخی، حوزه عمومی به عنوان فضایی برای به چالش کشیدن ساختارهای سنتی قدرت و حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی عمل کرده است.^۶ تسهیل گفت‌وگو و بحث: حوزه عمومی برای بحث منطقی، اجماع‌گرایی و جریان آزاد اطلاعات که برای یک دموکراسی سالم حیاتی هستند، ضروری است.^۷ بنیان حکومت‌داری خوب: در یک سناریوی ایده‌آل، یک حوزه عمومی کارآمد پیش‌نیاز حکومت‌داری خوب است و تضمین می‌کند که شهروندان در شکل‌دهی به جامعه خود نقشی داشته باشند.

مفهوم حوزه عمومی در مرکز رویکردهای مشارکتی به دموکراسی قرار دارد. حوزه عمومی عرصه‌ای است که شهروندان در آن گرد هم می‌آیند، در مورد امور عمومی تبادل نظر می‌کنند،

بحث می‌کنند، مشورت می‌کنند و در نهایت افکار عمومی را شکل می‌دهند. این عرصه می‌تواند مکانی خاص باشد که شهروندان در آن جمع می‌شوند (به عنوان مثال، یک جلسه شهرداری)، اما همچنین می‌تواند یک زیرساخت ارتباطی باشد که از طریق آن شهروندان اطلاعات و نظرات خود را ارسال و دریافت می‌کنند. حوزه عمومی جنبه اصلی حکومتداری خوب است. بدون یک حوزه عمومی کارآمد و دموکراتیک، مقامات دولتی نمی‌توانند در قبال اقدامات خود پاسخگو باشند و شهروندان قادر به اعمال هیچ گونه نفوذی بر تصمیمات سیاسی نخواهند بود. ایده حوزه عمومی هنجاری است. این یک آرمان حکومتداری خوب و پاسخگو است. الزامات آن جریان آزاد اطلاعات، آزادی بیان و بحث آزاد است. حوزه عمومی ایده‌آل واقعاً مشارکتی و بهترین محافظت در برابر سوءاستفاده از قدرت است. در واقعیت، ما فقط تقریبی از این آرمان را می‌یابیم. با این حال، ترویج حکومتداری خوب به معنای تلاش برای رسیدن به آرمان یک حوزه عمومی واقعاً فراگیر است. یورگن هابرماس برای اولین بار ایده خود را از «حوزه عمومی» در «تحول ساختاری حوزه عمومی» بیان کرد. هابرماس با توصیف حوزه عمومی به عنوان «قلمرویی از زندگی اجتماعی ما که در آن چیزی نزدیک به افکار عمومی شکل می‌گیرد» و «دسترسی به آن برای همه شهروندان تضمین شده است»، هابرماس یک فضای ایده‌آل مفهومی را ایجاد کرد که در آن همه شهروندان می‌توانند گرد هم آیند و در مورد موضوعات مورد علاقه مشترک به شیوه‌ای نامحدود بحث کنند. در حالی که از لحاظ نظری بی‌ضرر است، چنین فضایی هرگز در عمل وجود نداشته است، زیرا هنوز یک جامعه واقعاً عادلانه ایجاد نشده است.

ادبیات پژوهش

دگرگونی ساختاری حوزه عمومی؛ هابرماس؛ ۱۴۰۲؛ کتاب «دگرگونی ساختاری حوزه عمومی» کتابی است که توسط فیلسوف در سال ۱۹۶۲ منتشر شد. در سال ۱۹۸۹ توسط توماس برگر و فردریک لارنس به انگلیسی ترجمه شد. این کتاب نقش مهمی در درک مدرن از دموکراسی داشته است. مفهوم "حوزه عمومی" در دوران رنسانس در اروپای غربی شروع به تکامل کرد.

یورگن هابرماس؛ هولاب. ترجمه بشیریه؛ ۱۴۰۰. هابرماس به عنوان مهم‌ترین روشنفکر آلمانی در حوزه‌های گوناگون از جامعه‌شناسی و علوم سیاسی گرفته تا فلسفه و مطالعات فرهنگی

صاحب نظر است. گرچه او در کشور خود در کانون توجه است، خارج از آلمان به‌ویژه در زمینه علوم انسانی چندان مورد اقبال قرار نگرفته است.

- به سوی جامعه عقلانی؛ یورگن هابرماس؛ ۱۴۰۲؛ همواره این پرسش پیش روی ما بوده که نظام سرمایه‌داری با این حجم مشکل عدیده‌ای که برای مردم سرتاسر جهان به وجود آورده و با حرکت بی‌وقفه‌اش در راستای گسترش نابرابری در جهان، نابودی محیط زیست و ... چه گونه توانسته دوام بیاورد و پایه‌هایش را این چنین محکم کند که در اذهان عموم مردم غیرقابل تغییر می‌نماید.

- بازخوانی هابرماس؛ نوذری؛ ۱۳۹۷. پروفیسور یورگن هابرماس بی‌تردید از برجسته‌ترین فلاسفه‌ای است که قرن بیستم به جهانیان عرضه داشته است. دیدگاه‌های وی در خصوص کنش مفاهیمی، عقلانیت تفاهمی، اخلاق گفتمانی و ... تأثیری بسیار ژرف و پایا بر فلسفه و علوم اجتماعی به جای گذاشته است. کتاب حاضر مقدمه‌ای است در بازخوانی و معرفی کارهای هابرماس از نخستین آثار وی درباره حوزه عمومی.

- کتاب (Ethics and Politics)؛ (۲۰۲۲)؛ Edward Hall and Andrew Sabl؛ رابطه سیاست و اخلاق چیست؟ آیا سیاستمداران می‌توانند محدودیت‌های اخلاقی را به نام ضرورت سیاسی خم کنند؟ آیا دروغ گفتن رهبران همیشه اشتباه است؟ چقدر سازش سیاسی خیلی زیاد (یا خیلی کم) است؟ در اخلاق سیاسی، برخی از متفکران برجسته جهان در سیاست، فلسفه و حوزه‌های مرتبط، مقدمه‌ای جامع و قابل دسترس برای موضوعات کلیدی در این حوزه به سرعت در حال رشد از نظریه سیاسی ارائه می‌کنند.

- کتاب (Ethics and Politics (2012)؛ Alasdair MacIntyre یکی از خلاق‌ترین و مهم‌ترین فیلسوفانی است که امروزه کار می‌کند. این جلد مجموعه‌ای از مقالات کلاسیک او درباره اخلاق و سیاست را ارائه می‌کند که برای اولین بار با هم جمع‌آوری شده‌اند. باید اشاره کرد که آثار دیگری نیز درباره حوزه عمومی و لیبرالیسم در عصر جهانی شدن منتشر شده‌اند ولی در هیچ کدام از این آثار به موضوع ماهیت حوزه عمومی انتقادی و اعتراضی با توجه به اندیشه متفکران غربی همچون هابرماس پرداخته نشده است.

تعریف مفاهیم پژوهش:

حوزه عمومی

تعریف هابرماس از حوزه عمومی اولین و پایه گذار تلاش های طبقه بندی برای شکل گیری افکار عمومی و مشروعیت بخشیدن به دولت و دموکراسی در جوامع غربی پس از جنگ است. به طور گسترده ای به عنوان کار استاندارد پذیرفته شده است، اما همچنین به طور گسترده ای به چالش کشیده شده است، زیرا مفهوم حوزه عمومی به طور مداوم در حال توسعه است. برای درک خوبی از نقد کلی و رویکردهای فعلی به سمت درک به روز از اینکه افکار عمومی چگونه و از چه راه هایی شکل می گیرد، اصطلاحات کلی مدل هابرماسی باید توضیح داده شود. حوزه عمومی به عنوان حوزه ای از زندگی اجتماعی در نظر گرفته می شود که در آن می توان افکار عمومی را شکل داد. (Habermas, 1991, 398) اگر بخواهید می توان آن را به عنوان محل پرورش دید. هابرماس چندین جنبه را برای حوزه عمومی حیاتی اعلام می کند. عمده‌تاً برای همه شهروندان باز است و در هر مکالمه ای که در آن افراد برای تشکیل یک عمومی گرد هم می آیند، تشکیل می شود. شهروند نقش یک شخص خصوصی را ایفا می کند که به نمایندگی از یک تجارت یا منافع خصوصی عمل نمی کند، بلکه به عنوان کسی که با موضوعات منافع عمومی سروکار دارد تا یک حوزه عمومی را تشکیل دهد. هیچ نیروی ترسناکی در پشت حوزه عمومی وجود ندارد، اما شهروندان آن آزادانه برای بیان نظرات خود گرد هم می آیند و متحد می شوند. اصطلاح حوزه عمومی سیاسی برای گفتگوهای عمومی در مورد موضوعات مرتبط با دولت و عملکرد سیاسی معرفی می شود. اگرچه هابرماس قدرت دولتی را «قدرت عمومی» می داند. که از طریق مردم در انتخابات مشروعیت می یابد، دولت و اعمال و قدرت های زورمند آن بخشی نیستند، بلکه همتای حوزه عمومی هستند که در آن نظرات شکل می گیرد. بنابراین افکار عمومی باید دولت و اختیارات آن را در بحث های روزمره و همچنین از طریق انتخابات رسمی کنترل کند. حوزه عمومی شرط اساسی برای میانجیگری بین دولت و جامعه است و در یک وضعیت ایده آل اجازه کنترل دموکراتیک بر فعالیت های دولت را می دهد. برای اجازه دادن به بحث ها و شکل گیری افکار عمومی، سابقه فعالیت ها و اقدامات قانونی مربوط به دولت باید در دسترس عموم باشد.

چارچوب مفهومی

نظریه دموکراتیک هنجاری کاملاً فراتر از استدلال اجتماعی قرار ندارد، بلکه بخشی از آن است. ما نه تنها باید بدانیم که عموم مردم چگونه باید در حالت ایده‌آل استدلال کنند، بلکه باید بدانیم که در شرایط بهتر و قابل پیش‌بینی‌تر، چگونه واقعاً استدلال می‌کنند یا می‌توانند استدلال کنند. زیرا سلامت و گسترش لازم دموکراسی، با توجه به چالش‌های عمومی اجتماعی و جهان‌وطنی، اساساً به ظرفیت‌های استدلالی عموم مردم بستگی دارد. مفهوم حوزه عمومی برای درک این فرآیند ضروری است، اما مدت‌هاست که به دلیل تقسیم آن به رویکردهای دوگانه استدلال هنجاری در نظریه دموکراتیک و کاربرد تجربی-نظری در علوم اجتماعی محدود شده است. می‌توان این کار را با پیوند دادن نظریه دموکراتیک به نظریه جامعه و مرتبط کردن هر دو با یک روایت شناختی-ارتباطی از فرهنگ عمومی انجام داد.

لیبرالیسم

لیبرالیسم از سویی به یک جریان سیاسی بورژوازی اطلاق می‌شد که در عصر مرفعی بودن آن یعنی در زمانی که سرمایه‌داری صنعتی علیه اشرافیت فئودالی مبارزه می‌کرد و درصدد گرفتن قدرت بود، به وجود آمد و رشد کرد. لیبرال‌ها در آن زمان بیانگر منافع و مدافع طبقه‌ای در حال رشد و بالنده بودند. آزادی از قید و بندهای اقتصادی و اجتماعی دوران فئودالیسم را طلب می‌کردند، می‌خواستند که قدرت مطلقه سلطنت محدود شود، در مجلس عناصر لیبرال راه یابند و حق رأی آزاد و سایر حقوق سیاسی در محدوده خاص آن دوران و به مفهوم بورژوازی آن به رسمیت شناخته شود. در قاموس مارکسیستی، مفهوم سیاسی لیبرالیسم به یک روش نانوشته و درویش مسلک در داخل حزب طبقه کارگر نسبت به دشمن طبقاتی اطلاق می‌شود. در این مفهوم لیبرالیسم به معنای آشتی طلبی غیراصولی به ضرر اساس اندیشه‌های «مارکسیسم - لنینیسم»، نرمش بجا در مقابل خطا و نادیده گرفتن نقض اصول به علل مشخصی به کار می‌رود. لیبرالیسم در این مفهوم از نمودهای فرصت‌طلبی و فردگرایی است.

چارچوب لیبرالیسم

لیبرالیسم چیزی بیش از یک مجموعه ارزشی است. ارزش‌های آن بر پایه متافیزیکی خاص خود استوار نبوده، بلکه بر بنیاد نظریه‌ای از ماهیت انسان و جامعه قرار دارد (آربلاستر، ۱۳۷۷، ۱۷).

لیبرالیسم هم نظریه و آموزه است و هم برنامه و عمل (بوردو، ۱۳۸۳، ۱۳). لیبرالیسم از سویی به یک جریان سیاسی بورژوازی اطلاق می شد که در عصر مرفعی بودن آن یعنی در زمانی که سرمایه داری صنعتی علیه اشرافیت فئودالی مبارزه می کرد و در صدد گرفتن قدرت بود، به وجود آمد و رشد کرد.

اساس فلسفی چنین نظری این است که همه ی انسان ها از خرد بهره مندند، و خردمندی ضامن آزادی فرد است؛ و فرد تنها در آزادی می تواند به حکم خرد خود چنان که می خواهد زندگی کند. خردمندی و آزادی فکر دو جزء جدایی ناپذیرند. سلب آزادی از فرد به معنی نفی خردمندی اوست؛ و نفی توان خردورزی انسان به نفی آزادی او می انجامد. فرد نابخرد و دربند باید به حکم عقل برتر زندگی کند، خواه این خرد برتر در سنت و مذهب جست و جو شود خواه در ایدئولوژی سیاسی. بر طبق اصول لیبرالیسم، آزادی فردی در وجود گوناگون ضامن تامین مصالح راستین فرد و جمع و لازمه شان و شرف آدمی در مقام موجود خردمند است. از همین رو ابتکار فردی و خصوصی باید در همه ی حوزه های زندگی پاسداری و پرتوان گردد. از همین جاست که بر مخالفت شدید لیبرالیسم با دخالت دولت در زندگی اقتصادی تاکید می شود. البته این تنها جزئی از ضدیت کلی با مداخله ی دولت در زندگی جمعی است که به ویژه مخالفت با دخالت در زندگی فکری را در بر می گیرد. دفاع از حقوق اساسی افراد (بر بق قوانین موضوعه)، حمایت از نظام نمایندگی، مقید ساختن شیوه ی اعمال قدرت به قیود قابل اجرا، انتخابی شدن مناصب، تاکید بر ضرورت تفکیک قوا و غیره همگی از اصول لیبرالیسم نشئت می گیرند (بشیریه-۱۳۷۹، ۱۲). به طور کلی جنبش فکری لیبرالیسم در قرون هفدهم و هجدهم انقلابی نظری ایجاد کرد؛ و اندیشه ی تهدید قدرت به قانون، قراردادی بودن ماهیت دولت، آزادی کار و مال از هرگونه قید فئودالی را به ارمغان آورد. در آن قرون، اندیشه های لیبرالیسم مبنای اصلی انقلابات و اصلاحات بزرگی بود که در اروپا اتفاق افتاد. نظام اقتصادی و اجتماعی ای که پس از آن ها برقرار گردید ترجمان آرمان ها و اندیشه های لیبرالی بود. باین حال در آن دوران تنها طبقات تاجر پیشه از تحولات سود بردند؛ و ایدئولوژی لیبرالیسم بازتاب منافع آن ها بود. اما بعد ها مبارزات اجتماعی برای بهره مند ساختن دیگر طبقات جامعه از دستاوردهای انقلابات لیبرالی به تدریج اندیشه ی لیبرالیسم را دموکراتیک تر کرد. پس از انقلابات سال ۱۸۴۸ لیبرالیسم می بایست خود را با مقتضیات دموکراسی جدید سازگار می کرد؛ و آرمان های اصلی لیبرالیسم و اندیشه برابری را به طبقات اجتماعی گسترده

تری بسط می‌داد. پیروان لیبرالیسم که ایدئولوژی خود را با منافع طبقات مسلط در عصر سرمایه داری تحراری وقف داده بودند، اکنون می‌بایست با تعاملی دوباره در آرمان‌های خود آن‌ها را با خواست‌های دموکراتیک ساز می‌دادند. بدین سان اندیشه برابری (سیاسی و اجتماعی) در کنار اندیشه آزادی در ایدئولوژی لیبرالیسم قوت گرفت. به طور کلی چنان که دیده ایم، در فلسفه لیبرالیسم حوزه‌ی عمومی از حوزه‌ی خصوصی تفکیک می‌شود و از حقوق جامعه‌ی مدنی، به ویژه حق مالکیت، در مقابل اقتدار دولتی حمایت و بر ضرورت تهدید قدرت دولت تاکید می‌شود؛ لیکن از نظر گاه لیبرالی، دولت در مقابل جامعه مسئولیت دیگری جز پاسداری از حقوق فردی ندارد. در مقابل، فلسفه‌ی دموکراسی، که به تدریج با تعدیل لیبرالیسم پدید آمد، بر اصل مسئولیت گسترده دولت در برابر جامعه برای تامین نوعی برابری تاکید می‌کند. البته دولت نباید بی از حداقل لازم و اجتناب ناپذیر در اقتصاد و فرهنگ دخالت کند، لیکن باید بکوشد تا حداکثر به روزی و شادی را برای حداکثر مردم تامین کند. بدین سان در دموکراسی دولت تنها از حقوق جامعه‌ی مدنی حراست نمی‌کند، بلکه در گسترش آن نیز مسئولیت دارد. از همین رو در دموکراسی تا حدی دخالت دولت ضرورت می‌یابد. (بشیریه، ۱۳۸۷، ۵۵)

اصول لیبرالیسم

لیبرالیسم بی‌گمان فلسفه نیز هست اما به مثابه امر سازماندهی روابط اجتماعی است که به طور کامل جلوه می‌کند. لیبرالیسم در حوزه اجتماع است که معنای کامل خود را باز می‌یابد و به طور عینی، در روابط فرد با هم نوعانش، خود می‌نمایاند. "از این رو به سبب تجلی لیبرالیسم به در پهنای گوناگون زندگی اجتماعی، با انواع لیبرالیسم مانند لیبرالیسم سیاسی، لیبرالیسم اقتصادی، لیبرالیسم دینی و لیبرالیسم در زمینه‌ی اخلاق رو کار داریم. در هر صورت لیبرالیسم در گوهر خود، مبتنی است بر این اعتقاد که انسان آزاد است. اما این آزادی، دز عمل، در برابر آنچه در مقابل آن قرار می‌گیرد آشکار می‌شود. از این رو معنای کامل واژه لیبرالیسم، را در کنار واژه‌های متضاد آن، مانند استبداد، خودکامگی، یکه سالاری، دولت گرایی، اقتصاد ارشادی، حکومت مطلقه، و... می‌توان یافت. در حقیقت، این واژه‌ها با مشخص کردن آنچه لیبرالیسم مردود می‌شمارد در وجه سلبی، فصل مشترک همه شکل‌های لیبرالیسم را نشان می‌دهند (ژرژ بوردو؛ ۱۳۷۸؛ ۱۶). باید خاطر نشان کرد لیبرالیسم در اندیشه‌های سیاسی، بیشتر به مفهوم فلسفه آزادی، در معنی فرهنگی آن به کار رفته است اما در اندیشه‌های اقتصادی بر مفهوم اقتصادی آن

بیشتر تاکید شده است؛ از این رو مداخله‌ی دولت دموکراتیک، در اقتصاد را نمی‌توان نقض لیبرالیسم به معنی وسیع دانست بلکه به یک معنی مکمل اصول لیبرالیسم است.

باید در باب دسته‌بندی اصول و ارزش‌های لیبرالیسم نکته‌ای را مورد توجه قرار داد. توضیح آن که در بیان شاخصه‌های لیبرالیسم، نویسندگان مختلف، به نکاتی متفاوت اشاره کرده‌اند. به عبارت دیگر نویسندگان مختلف، در این که لیبرالیسم را چگونه باید معرفی کرد باهم اشتراک نظر ندارند. با این همه اگر به محققان متعددی که لیبرالیسم را بررسی نموده و تلاش کرده‌اند که شاخصه‌های اصلی آن را ذکر کنند مراجعه کنیم شاهد آن خواهیم بود که هر کدام به یک سری از شاخصه‌ها به عنوان مبانی یا ویژگی‌های اصلی تفکر لیبرال، و یا مقومات و مشخصه‌های اصلی لیبرالیسم اشاره می‌کنند. بر همین اساس کیکس معتقد است که ارزش‌های اساسی لیبرالیسم عبارتند از: الف- تکثرگرایی ب- آزادی پ- حقوق ت- برابری ج- عدالت.

او معتقد است هر کدام از موارد بالا، ارزش‌های اصلی و اساسی لیبرالیسم هستند و همه ارزش‌های لیبرال به هم مربوطند اما شاید هیچ کدام مانند آزادی و تکثرگرایی، چنین نباشد. اگر تکثرگرایی، پذیرش این امر است که ارزش‌ها و تلقی‌های بسیار متفاوتی از حیات سعادت‌مندانه وجود دارد. آنگاه آزادی، فضای سیاسی‌ای است که در آن افراد می‌توانند میان این ارزش‌ها و تلقی‌ها انتخاب کنند. آزادی در معنای سیاسی این دو اصطلاح، معادل ایده‌ای است که بر اساس آن باید به شهروندان یک جامعه اجازه داده شود تا ارزش‌ها و تلقی‌های خود را از حیات سعادت‌مندانه، بدون دخالت دیگران انتخاب کنند (کیکس، ۱۹۹۸، ص ۷). به طور کلی می‌توان را در برابری انسان‌ها، استقلال اراده‌افراد، عقلانیت و نیک‌نهادی انسان، حقوق طبیعی و سلب‌نشده، وضعی بودن نهاد دولت، و محدودیت قدرت حکومت موضوعه می‌داند (بشپریه، ۱۳۸۷؛ ص ۱۵).

مؤلفه‌های اصلی لیبرالیسم

۱- آزادی: به نظر لاک، "آزادی طبیعی انسان، آن است که بر روی زمین، تابع قدرتی برتر از خود نباشد. بر او قانونی که بشر ساخته است حکومت نکند و تنها حاکم بر او قوانین باشند" (صناعی، ۱۳۷۸؛ ص ۸۸). و این آزادی تا زمانی می‌توان وجود داشته باشد که اجتماع افراد حکومتی فائده را به وجود بیاورند. چرا که بعد از تشکیل جامعه‌ی مدنی که به توسط خود افراد ساخته می‌شود احترام به قانون در راستای آزادی قرار می‌گیرد.

به عقیده کانت، به عنوان یکی از متفکرین طرفدار دموکراسی لیبرال، در جامعه‌ی مدنی، حداکثر آزادی و ضدیت کامل اعضای جامعه با یکدیگر، باید تعیین دقیق حدود آزادی تعریف شود. آزادی هرکس فقط باید تا حدی باشد که با آزادی دیگران منافات نداشته باشد (فولادوند؛ پی‌تا؛ ۱۳۳). غالباً (در لیبرالیسم کلاسیک) آزادی را به گونه‌ای منفی و به مثابه شرایطی که در آن شخص مجبور نیست، مقید نیست، در آن «وزش مداخله نمی‌کند و تحت فشار قرار نمی‌گیرد تعریف می‌کنند. (آربلاستر؛ ۱۳۷۷؛ ۸۷). خاطر نشان باید کرد، رد لیبرالیسم اولیه، آزادی به معنای امنیت جان و مال فرد از هرگونه تعدی و تجاوز خارجی (از جمله تجاوز دولت) است در حالی که در لیبرال_دموکراسی، آزادی یعنی توانایی انتخاب، و قدرت برخورداری فرد از حقوق طبیعی. " در این معنا دولت، مسئولیت می‌یابد که رد صورت نیاز به افزایش توان افراد کمک کند. در مفهوم اول، دولت، شرط لازمی است که در آزادی اقتصادی فرد دخالت می‌کند؛ لیکن برای حفظ دارایی‌ها ضرورت دارد. اما در مفهوم دوم، دولت موسسه سودمندی به شمار می‌رود که می‌تواند ضایعات و ناروایی‌های ناشی از نظام بازار آزاد را جبران کند" (بشیریه؛ ۱۳۸۷؛ ۲۰). رالز" می‌نویسد بر اساس اصول عدالت ما، حکومت نه حق دارد و نه وظیفه مند است که در معقولات اخلاقی و مذهبی بر طبق رای خویش با خواست اکثریت جامعه، تصمیم‌گیری کند. وظیفه‌ی حکومت، به تضمین و تأمین شرایط حصول آزادی و برابری اخلاقی و مذهبی افراد، محدود می‌شود (واعظی؛ ۴۱-۴۲، ۱۳۸۴).

_ لیبرالیسم و دموکراسی: "دموکراسی ترکیبی از دو کلمه یونانی دمو (یعنی مردم و کراتوس یعنی قدرت و حکومت مردم و یا مردم سالاری است. این ترکیب نخستین بار، پانصد سال قبل از میلاد در یونان تجربه شد. مردم در زمان‌های معین برای انتخاب نمایندگان خود در امور شهر و قضاوت گرد هم می‌آمدند. اما این تجربه با موفقیت قرین نشد و دموکراسی یونان در حقیقت دموکراسی اقلیت بود چرا که گروه‌های اجتماعی وسیعی بیرون از حلقه شهروندان قرار می‌گرفتند و حق مداخله در حکومت را نداشتند از جمله خارجی‌ان ساکن دولت_شهرها، زن‌ها، بردگان، که بخش بسیار مهمی از دولت شهرها را تشکیل می‌دادند (هانتینگتون؛ ۱۳۷۳؛ ۲۵). جان استوارت میل مهم‌ترین نماینده فلسفه دموکراسی، در قرن نوزدهم بود. به طور کلی از دیدگاه جان استوارت میل، دموکراسی به معنای مشارکت عامه در سیاست، بیش از لیبرالیسم، که به حکومت طبقه‌ی بورژوا انجامیده بود به عدالت نزدیک است. از نظر میل فرجام منطقی

لیبرالیسم، دموکراسی است. دولت دموکراتیک می باید مسئولیت های گسترده ای را برای تامین رفاه اجتماعی عموم و کاستن از شدت تعارضات طبقاتی بر عهده بگیرد" (بویو؛ ۱۳۷۶؛ ۵۱-۵۲).

لیبرالیسم و حقوق بشر: تاثیر اصلی و عمده لیبرالیسم در حکومت، در مقام نهادی و با قدرت عالی در اجتماع، بوده است. از دیدگاه لیبرال ها، غرض اصلی از حکومت، پاسداری از آزادی و برابری و امنیت شهروندان است. لیبرالیسم برای حمایت از حقوق افراد و اقلیت ها اهمیت بسیاری برای محدود کردن قدرت حاکم قائل شده است. این حقوق به نام های مختلفی، مانند ((آزادی های مدنی))، و ((حقوق بشر)) معروف است. "جایگاه حقوق بشر در نظریه لیبرالیسم بین الملل، در واقع، بر پایه اخلاقی امانوئل کانت است که بر ایه این شناسایی است که کنشگران اخلاقی، خرد عملی، را ملزم به پذیرش اصول اخلاقی حقوق بشر می کنند. هر چند که کانت در نوشته های سیاسی اش ثبات دولت هارا با قانون گرایی مردم سالارانه، که می تواند بیان کننده آزادی و استقلال باشد منوط می داند ولی نیاز به نظم صلح آمیز دولت_ملت بر اساس خود آگاهی و درک حقوق اولیه ی انسان ها از اولویت زیادی برخوردار است. (Brey, 1973, 85)

لیبرالیسم و سکولاریسم: اگر اثر فرساینده ی خرد باوری، بر اصول جزمی کنار نهاده و تنها نتایجش را مورد اخلاق اجتماعی به دیده بیاوریم؛ بی درنگ آشکار می شود که خردباوری اخلاق را بر برداشتی منحصر غیر دینی، از حقوق و الزامات انسان ها بنیاد گذاشت. از این دیدگاه کلیسا نباید در پی تحمیل قواع رفتاری ای برآید که خرد انسان خود، به کشف آنها نائل نشده است (بورردو، ۱۳۸۷؛ ۱۱۴). در بعد معرفت شناسی، محور و مبنای شناختی و اعتقادی انسان مدرن، تجربه و عقل بشری می شود. حد و مرزهایش توسط علم و عقل کعین می گردد. و لزومی نمی بیند که نگرتن حقیقت، یقین و مسلمات دینی باشد. او بر مبنای آزادی و لیبرالیسم فردی، بیش از آنکه نگران حقیقت باشد، دغدغه آزادی دارد و مجاز است یک آری جزئی به معتقدات و یافته های خود بگوید. ولی هیچگاه، یک جواب قطعی، و بله بزرگ به حقیقت ندهد. علاوه بر این، "انسان مدرن، مشروعیت سیاسی، حکومت و قدرت را از هیچ چیز دیگری غیر از اراده ی بشری نمی گیرد. دین برای او مبنای مشروعیت، و عمل سیاسی قرار نخواهد گرفت. مردم به انتخاب خودشان به خلافت و حکومت می پردازند. (در حقیقت) فرد گرایی لیبرال، انسان را از اجتماع، خداوند، دین، اعتقادات و حتی پیوندهای عشیره ای و قومی جدا می کند و با کنار زدن واسطه ها، خود او را محور و مبنای همه چیز قرار می دهد. کلیسا و روحانیت را کنار زده، و فرد

را مستقیم به مرتبط به خدا می‌کند. و به همه چیز از منر خودش نگاه می‌کند" (امیری؛ ۱۳۸۹: ۹-۱۱).

حوزه عمومی

در حوزه عمومی افراد در وضعیتی آزاد، دور از تحمیل‌ها و اجبارها، امر عمومی را مورد بحث و نظریات یکدیگر را مورد ارزیابی قرار می‌دهند، و بدین وسیله، امکان رسیدن به یک توافق جمعی واقعی را به حداکثر می‌رسانند. این گفتگو و مفاهمه و توافق، از آنجا که مبتنی بر نیروهای هدایت‌کننده‌ای چون قدرت و پول و تبلیغات نیستند، «سیاستی دیگر» و متفاوت با برداشتهای معمول را می‌آفرینند. از نظریه پردازان معروف حوزه عمومی می‌توان به هانا آرت و یورگن هابرماس اشاره کرد. یورگن هابرماس از عرصه عمومی به عنوان حلقه مفقوده در جامعه مدرن یاد می‌کند که می‌تواند دولت را از اقتدار و نسخه‌پیچی مدرن بازدارد. روزنامه‌ها و نشریات، رادیو و تلویزیون، سینما، ویدیو، ماهواره‌ها، شبکه‌های اینترنت، کامپیوتر و... به مثابه مهم‌ترین ابزارهای بازتولید و احیای حوزه عمومی قابل اشاره‌اند. حوزه عمومی که هابرماس از آن صحبت می‌کند حد واسط میان دولت رسمی (اقتدار عمومی) که بر ابزار اعمال خشونت کنترل دارد و حوزه خصوصی است و کارکرد فعال اجتماعی آن وابسته به تمایز قطعی و جدایی این دو حوزه است. از اهداف اولین حوزه عمومی می‌توان نظارت بر دولت و شفاف کردن تصمیمات سیاسی و اداری را نام برد. هر کس بالقوه حق شرکت در این فضا را دارد، و هیچ کس را امتیازی نسبت به دیگران در این فضا نیست، چنین موقعیتی است که نقش دولتمردان یا عناصر سرمایه دار و بانفوذ را هم ارزش نقش «شهروندان عادی» می‌کند. انسان، هم‌گشاینده حوزه عمومی و هم خود گوهر اصلی این عرصه است، هم خود بخشی از عرصه و هم متأثر از آن است. هابرماس تعبیر حوزه عمومی را در اطلاق به عرصه‌ای اجتماعی به کار می‌برد که در آن افراد از طریق مفاهمه و استدلال مبتنی بر تعقل و در شرایطی عاری از هرگونه فشار، زور و در شرایط برابر برای تمام طرف‌های مشارکت‌کننده مجموعه‌ای از رفتارها، مواضع و جهت‌گیری‌های ارزشی و هنجاری را تولید می‌کند. آنچه موجب جلب نظر هابرماس به مقوله حوزه عمومی شده است، اهمیت این مفهوم به عنوان اساس نقد جامعه مبتنی بر اصول دموکراتیک بوده است. حوزه عمومی عرصه‌ای است که در آن افراد به منظور مشارکت در مباحث باز و علنی گرد هم می‌آیند. از نظر هابرماس حوزه عمومی به معنی دقیق کلمه عرصه‌ای است که هیچ حد و حدودی بر فعالیت آن وضع نشده باشد، حوزه

عمومی حوزه عقلانی و حقیقت یاب و حقیقت ساز جامعه است. این حوزه، عرصه فکر، گفت و گو، استدلال و زبان است. شرایط مکالمه باز و آزاد در حوزه عمومی متضمن این اصل است که هیچ فرد یا گروهی نمی تواند در خارج از این حوزه (یعنی در عرصه قدرت) مدعی شناخت بهتر خیر و صلاح جامعه باشد. پاسخ به پرسش هایی از این قبیل که آزادی، عدالت، برابری، عقلانیت و جزء آن چیست تنها در حوزه عمومی هر جامعه ای ممکن است داده شود و مورد پذیرش و باور قرار گیرد. نمونه آرمانی حوزه عمومی دارای این مناسبات است:

این تضمین وجود دارد که هر شهروندی بتواند بدون در نظر گرفتن مقام و منزلت، در سطحی برابر با دیگران به حوزه عمومی دسترسی داشته باشد. هر شهروند آزاد است هر مطلبی را که صلاح می داند، طرح کند. هیچ حد و مانعی برای گفتگو در مورد موضوعاتی که مطرح می شود وجود ندارد. البته اموری که مطرح می شود باید با علایق عمومی ارتباط داشته باشد، در غیر اینصورت خود به خود از حوزه عمومی کنار می رود. اعمال قدرت به وسیله زور و اقتدار (دولتی و دیگر انواع)، و پول، در این عرصه جایی ندارد. در حوزه عمومی به این دلیل که زور، پول و نابرابری جایی ندارد، استدلال اهمیت می یابد و استدلال برتر، پذیرفته می شود. بنا بر این در یک فرایند گفتگویی، جمع با ملاک قرار دادن استدلال برتر به توافق می رسد. در حوزه عمومی، جمع بر اساس استدلال برتر بر سر خیر جمعی به توافق می رسد، و از این رو حامل نوعی قدرت است، این قدرت که از تفاهم نشات می گیرد، از انسجام جمعی بر آمده است، و می تواند قدرت حکومت را تحت تاثیر قرار دهد.

رسانه حوزه عمومی، علاوه بر شبکه های انسانی و نشریات، رسانه هایی را که تحت نظارت قدرت دولت نباشد، و در آن امکان تبادل آرا وجود داشته باشد، در بر می گیرد. برخی صاحب نظران، البته با ضعف و قدرت، اینترنت را از مصادیق حوزه عمومی و گاه احیاگر آن می دانند.

واژهی حوزه عمومی یا همگانی، به طور مبهمی گسترش یافته و گاهی اوقات نارساست. حداقل سه دیدگاه متفاوت درباره این مفهوم در ادبیات غرب وجود دارد. برخی تبار این واژه را تا یونان باستان دنبال می کنند (هابرماس، ۱۳۸۳: ۱۸). در این معنا حوزه عمومی اغلب به شیوه زیستی دموکراتیکی احاد یک جامعه اشاره دارد. برخی دیگر معانی مدرن آن را مد نظر دارند و به حلقه اتصال میان حوزه شخصی و حوزه سیاسی اشاره می کنند (معینی علمداری، ۱۳۸۰: ۲۴۹) در این

معنا حوزه عمومی با مفهوم جامعه مدنی همسانی می‌یابد. حوزه عمومی در چنین وضعیتی حوزه واسطه‌ای میان زندگی خصوصی و قدرت سیاسی است و از مداخله دولت در حریم خصوصی از یک سو و تسری موضوعات سیاسی به حوزه خصوصی جلوگیری می‌کند. در معنای سوم حوزه عمومی وضعیت و امکانی در زندگی اجتماعی انسان‌ها است که با تحقق آن، افراد جامعه می‌توانند با یکدیگر به سخن درآمده و با مفاهیم و مذاکره به امر عمومی توجه کنند و آن را مورد بحث و گفت‌وگو و انتقاد قرار دهند. (سیدمن، ۱۹۸۹: ۳۳۲، کالون، ۱۹۹۲: ۶).

حوزه عمومی یک امکان یا یک وضعیت است تا یک ساخت نهادی. زمانی که شهروندان درباره مسایل مورد علاقه خود و منافع عمومی به گونه‌ای آزاد و بدون قید و بند - یعنی با تضمین آزادی اجتماعات و انجمن‌ها، آزادی بیان و چاپ و نشر افکارشان - با یکدیگر مشورت و کنکاش می‌کنند، در واقع به صورت یک پیکره عمومی عمل می‌کنند. از این منظر تعبیر «حوزه عمومی» به رسالت انتقاد و نظارتی اشاره دارد که پیکره عمومی شهروندان بطور غیررسمی در برابر طبقه حاکم اعمال می‌کند. حوزه عمومی در غرب عمدتاً از محافل خصوصی پدیدار شد. بنابراین تصور وجود آن بدون توجه به حوزه خصوصی دشوار است؛ اما حوزه عمومی، عرصه‌ای فراتر از حوزه خصوصی را دربرمی‌گیرد. علاوه بر این نمی‌توان حوزه عمومی را مترادف با جامعه مدنی دانست. در یک مدل شبیه‌سازی می‌توان جامعه مدنی را مشابه با بخش سخت افزاری و حوزه عمومی را بخش نرم افزاری دانست که در ارتباط با یکدیگر ولی متفاوت از هم مشغول به کارند. افزون بر این نمی‌توان حوزه عمومی را با جامعه نیز یکی دانست و تنها آن بخش از جامعه که در گفت‌وگویی برابر در مورد مسایل عمومی وارد می‌شود، در حیطه حوزه عمومی قرار می‌گیرد. بنابراین حوزه عمومی تفاوت جوهری با «فضای عمومی» دارد. حوزه عمومی می‌تواند شامل گفت‌وگوهای دو نفره یا محافل خصوصی نیز باشد. اما «فضای عمومی» به مکانی اطلاق می‌شود که بر فراز فضای خصوصی قرار دارد و مردم در آن به زندگی اجتماعی مشغولند. خیابان‌ها شکلی از «فضای عمومی» است. اگر چنین تعریفی را از حوزه عمومی بپذیریم لاجرم همچنان که هابرماس تأکید می‌کند باید از انواع حوزه عمومی نام برد. وی در مطالعات خود به حوزه عمومی سیاسی، حوزه عمومی اقتصادی، حوزه عمومی اجتماعی و حوزه عمومی فرهنگی و ادبی اشاره کرده و معتقد است که فضای گفت‌وگو و نقد را نمی‌توان به حوزه سیاست محدود کرد.

باختین فیلسوف روسی در تعبیری دیگر مهمترین مشخصه حوزه عمومی آزاد و دموکراتیک را گفت‌وگو محوری آن می‌داند. به تعبیر او فقدان اوبژگی سیاسی اجتماعی شرط تشکیل حوزه عمومی است. جامعه‌ای که در آن صداهاى مختلف بدون سلطه یکی بر دیگری شنیده شود و «من» در مرتبه بالاتری از «دیگری» قرار نگیرد. از این منظر «گفت‌وگو محوری» نقطه مرکزی الگوی باختین است (لاتین ماکى، ۱۹۹۸: ۹۲). گفت‌وگو محوری در این جا به آن معناست که مردم در استفاده از زبان در زندگی روزمره فاقد سلطه و هژمونی سیاسی هستند و همواره گفت‌وگویی پنهان و آشکار میان شرکت کنندگان درباره موضوعات مختلف وجود دارد (باختین، ۱۹۸۱: ۲۷۶)

بر اساس الگوی هابرماس حوزه عمومی ابتدا در غرب، در قرن شانزده و هفده و در دربار متولد شد و با انتقال قدرت از دربار به مردم، به جامعه منتقل گردید (هابرماس، پیشین: ۴۳-۴۱). از لحاظ تاریخی تعامل و گفت‌وگو ابتدا توسط بورژوازی و در انجمن‌ها و محافل ادبی شکل گرفت و سپس به حوزه سیاست و نقد قدرت کشیده شد؛ اما واضح است که بستری مناسب لازم بود تا این حوزه گسترش یابد. در این راستا می‌توان از نهادهای حوزه عمومی نام برد که بر اساس روح زمانه خود و شرایط زمانی و مکانی در کشورهای مختلف، بحث‌های عمومی را نهادینه کردند. از «قهوه‌خانه‌های انگلیسی» بین سال‌های ۱۶۸۰ تا ۱۷۳۰، «سالن‌های فرانسوی در دوره بین نائب السلطنه تا انقلاب کبیر» و «انجمن‌های مباحثه آلمانی» تحت عنوان نهادهای حوزه عمومی می‌توان نام برد (نوذری، ۱۳۸۱: ۴۳۴). حوزه عمومی انگلستان زودتر از سایر کشورهای اروپایی شکل گرفت و کارکردهای انتقادی خود را زودتر از آنها به دست آورد. در انگلستان نهادهای حوزه عمومی به ویژه قهوه‌خانه‌ها از طریق تعامل طبقات مختلف و دربار پدید آمد و توانست بر خلاف فرانسه، بدون خشونت وارد عرصه سیاسی شود. دلیل این تقدم زمانی را می‌توان به چند عامل نسبت داد. در انگلستان دربار نتوانست مانند فرانسه و آلمان به شهر و طبقات شهری تسلط یابد و همواره بین بورژوازی، اشراف و دربار تعامل وجود داشت. (مور، ۱۳۶۹) علاوه بر این در بریتانیا اقتصاد سرمایه‌داری زودتر از سایر کشورهای اروپایی به رشد و توسعه دست یافت که خود عامل مهمی در رشد و توسعه حوزه عمومی در کشور محسوب می‌شد. نهادهای حوزه عمومی در فرانسه شامل سالن‌ها و کلوپ‌ها می‌شدند. در این سالن‌ها اشراف در کنار بورژوازی قرار گرفته و به بحث و مباحثه می‌پرداختند. نکته قابل تامل درباره سالن‌های فرانسوی

این است که این مکان‌ها به دست زنان تاسیس شده بود و زنان فرانسوی بر خلاف زنان سایر کشورها اجازه یافتند در این عرصه حضور داشته باشند. به مرور حوزه عمومی سیاسی از دل حوزه عمومی ادبی زاده شد و در نهایت با انقلاب فرانسه توانست کارکردهای انتقادی خود را در باب سیاست و امور عمومی جامعه به دست آورد. هر چند که این امر در برخی موارد با خشونت همراه بود.

در آلمان نیز محافل بحث تحت عنوان نهادهای حوزه عمومی، هر چند با تاخیر، با هدف بحث و گفت‌وگو ابتدا در عرصه هنر و ادبیات و پس از آن در عرصه سیاست ظهور یافت. این انجمن‌ها و محافل هرچند توسط دربار تاسیس شدند ولی در ادامه استقلال، خود را بازیافته و به عنوان محلی برای گفت‌وگو پیرامون مسایل ادبی و در نهایت مسایل سیاسی درآمدند. نقش اصلی قهوه‌خانه‌های انگلیسی، سالن‌های فرانسوی و انجمن‌های مباحثه آلمانی، کارکرد نقادانه این نهادها بود که ابتدا در حوزه ادبیات و مسایل ادبی بوده و سپس به حوزه سیاست کشیده شد. در این نهادها از نوعی از روابط اجتماعی حمایت می‌شد که در آن منزلت افراد اهمیت خود را از دست داده و استدلال‌های برتر اهمیت می‌یافت. علاوه بر این آزادی بحث و گفت‌وگوی افراد در این نهادها منجر به شکستن انحصار دولت و کلیسا در برخی از حوزه‌ها گردید (آزاد ارمکی و امامی، ۱۳۸۳: ۶۱). اما نهادهای حوزه عمومی تازه تاسیس برای تاثیرگذاری در جامعه نیازمند ابزاری کارآمد بودند. در این راستا پس از شکل‌گیری نهادها، رسانه‌های ارتباطی شامل مطبوعات، روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و ماه‌نامه‌ها به عنوان ابزار این حوزه، گفت‌وگو و نقد را گسترش داده و آن را در کل جامعه تسری دادند. نشریات بر اساس کارکرد سیاسی‌شان، نظرات و دیدگاه‌های شهروندان را در خصوص حکومت بیان می‌کردند (علی‌خواه: ۱۱۵). در این مورد لازار در توضیح مدل هابرماس از روزنامه‌ها به عنوان ارگان عمومی بورژوازی یاد می‌کند (لازار، ۱۳۸۰: ۴۵) مقالات نوشته شده در نشریات، در قهوه‌خانه‌ها موضوع بحث عموم قرار می‌گرفت و این امر به بخش لاینفک این محافل تبدیل شده بود. طبق دیدگاه میگدال جوامع هویت‌های واحدی ندارند، بلکه امتزاجی از سازمان‌های اجتماعی‌اند. او جوامعی را که هویت‌های اجتماعی مختلفی دارند و دارای حاکمیت‌های متعدد هستند جامعه‌ای شبکه‌ای می‌داند. این حاکمیت‌ها عمدتاً از سوی روسای قدرتمند محلی مدیریت می‌شوند (میگدال، ۱۹۸۸: ۳۹) این روسای قدرتمند اقتدار محلی را در شبکه‌ای از سازمان‌های اجتماعی به عهده دارند. خصلت شبکه‌ای این

جوامع سبب می شود تا روابط پیچیده‌ای از قدرت میان این سازمان‌ها با دولت و با یکدیگر شکل گیرد. در جوامع شبکه‌ای گروه‌های متعدد از قبل زمین‌داران، روحانیون و حکمرانان محلی مانع کنترل اجتماعی از سوی دولت می شوند. به طور کلی در جامعه شبکه‌ای، کثرت اقتدار می تواند بالا باشد ولی اعمال آن چندپاره، متفرق و پراکنده است (میگدال: ۳۴-۳۳). پراکندگی اقتدار زمینه را برای منازعه درازمدت در جامعه به سود یک قدرت فائقه و به ضرر گسترش حوزه عمومی باز می کند. به عقیده میگدال همچنین مجموعه‌ای از معانی، پیکربندی‌های نمادین (اسطوره‌ها، ایدئولوژی و اعتقادات) و نیز پاداش‌ها و مجازات‌ها از سوی سازمان‌های مختلف اجتماعی جهت اعمال کنترل و تعیین قواعد رفتاری مردم در فضای عمومی ارائه می گردد و بنابراین دامنه آزادی عمل شهروندان را برمی چیند. یکی از مهمترین این مجموعه معانی را مذهب و گروه‌های مذهبی ارائه می کنند به طوری که با افزایش نقش‌های اجتماعی مذهب و به ویژه تجلیات اجتماعی مذهب، و با تبدیل شدن این مجموعه معانی به ایدئولوژی مسلط از دامنه حوزه عمومی کاسته می شود. در چنین وضعیتی صداهای متعدد اجتماعی تحت سیطره یک صدای مسلط قرار می گیرد. با تسلط گروه‌های مذهبی در جامعه شبکه‌ای امکان ظهور حوزه عمومی تا حد زیادی محدود می شود (میگدال: ۳۴).

تعامل لیبرالیسم و حوزه عمومی

حوزه عمومی وضعیتی بود که در ابتدای قرن ۱۸ به وجود آمد و در همین وضعیت بود آرام آرام حوزه دولتی از حوزه خصوصی جدا شد و جنبشی را به وجود آورد که فضای انتقادی را در جامعه حاکم کرد. حوزه اختیارات دولت همچون دارایی‌های آن و میزان عملکردهای غیر پاسخگو یانه و سازمان بروکراسی کاسته شد و به جامعه سپرده شد. وظیفه دولت چیزی نبود جز نگهداشتن شب برای شب. دولت جدید هزینه‌های خود را از طریق مالیات توسط طبقه بورژوا تأمین می کرد. اما در اواخر قرن ۱۹ این وضعیت تغییر کرد. سیاست مداخله گرایانه این بار در قالب نومرکانتلیسم اصل تفکیک را از بین برد دولت میل داشت علایق و منافع جامعه را در علایق و منافع خود ادغام کند. این مداخلات به شیوه بسیار بدیل صورت گرفت بطوری که جامعه مدنی نیز علاقه پیدا کرد در منافع دولت دخالت کند. یکی از بهانه‌های دولت این بود که جامعه مدنی نمی تواند تضاد بین منافع خود را حل و فصل کند و این کار باید به دست دولت انجام پذیرد. بحران ۱۸۷۳ شروعی بود بر تغییر آشکار سیاستهای تجارت آزاد دوره لیبرالی. دولت به حمایت از نظام پیشین از صنایع

داخلی پشتیبانی کرد و از تولیدات داخلی حمایت کرد. بدین ترتیب تمام کشورها نظام مقدس تجارت آزاد را رها کردند و به نظام پشتیبانی از صنایع داخلی روی آوردند. الگوی لیبرال متعلق به الگوی اقتصاد مبتنی بر کالاهای خرد بود کسی در تعیین قیمت کالاها دخالت نمی‌کرد و رابطه قیمت و کالا به صورت مکانیکی بود. اما در دوره جدید با کنترل قیمت‌ها شرایط رقابت از بین رفت. و در انحصار گروهی خاص در آمد. البته باید گفت بخشی از این اتفاقات در سایه تغییر ساختارهای اقتصادی انجام گرفت که خود تجارت آزاد بانی آن بود زیرا مسائل اقتصادی به مسیری حرکت کرد که دخالت دولت در عرصه اقتصادی و برنامه ریزی کردن آن اجتناب ناپذیر بود. یکی از کارکردهای بسیار جدید دولت جلوگیری یا دست کم کاستن از تغییرات بلند مدت و عمیق در ساختار اجتماعی و یا در نهایت هدایت و کنترل این تغییرات بود (مثل سیاست‌های تقویت طبقه متوسط) یکی دیگر از کارکردهای دولت تنظیم و نفوذ در سرمایه‌گذاری‌های عمومی و خصوصی بود. این کارکرد بخشی از سیاستگذاری‌های کلان دولت برای کنترل و تعدیل اقتصاد به طور کلی بود. دولت جدید علاوه بر کارکردهای گذشته خود بر نقش تأمین‌کننده خدمات تأکید داشت. که تا آن روز جزء وظایف افراد خصوصی بود. دولت این کار را به دو صورت انجام می‌داد، بدین صورت که یا آن را به افراد شخصی در قالب شرکت‌های خصوصی می‌سپرد و یا به تنظیم کل فعالیت‌های خصوصی اقتصادی درون یک طرح کلان می‌پرداخت. دولت حقوق مالکیت را به دو صورت محدود کرد ۱- از طریق سیاست‌های اقتصادی مداخله‌گرانه و ۲- از رهگذر ضمانت‌های حقوقی که به منظور احیای برابری طرفین تدوین شده بود خارج از حوزه بازار در درون خانواده نیز به عنوان یکی دیگر از قلمروی حوزه خصوصی تغییراتی ایجاد کرد.

مشکلات مردم هم چون بیکاری بیماری پیری و مرگ و میر تا حدود زیادی به وسیله تسهیلاتی که دولت رفاهی پوشش داده شد، اما در نتیجه این فرایند فرد را خانواده اش جدا شد، زیرا این تسهیلات در اختیار فرد قرار می‌گرفت تا اینکه در اختیار خانواده باشد. زمانی حوزه بازار و حوزه خانواده دو حوزه خصوصی به شمار می‌آمدند اما حالا حوزه خصوصی در دولت‌های رفاهی به فرد تقلیل پیدا کرد. یعنی حوزه خصوصی از بازار و خانواده جدا شده و به فرد محدود می‌شد. از میان رفتن آن دسته از روابط و مناسبات درون خانواده و وظایف اقتصادی آن سبب شد تا خانواده اهمیتش را به عنوان نهادی اجتماعی از دست بدهد. تضعیف روز افزون اقتدار والدین و هم عرض شدن ساختار قدرت خانواده که در همه کشور های پیشرفته صنعتی مشاهده می‌شود بخشی دیگر

از این تحول بود. امروزه اعضای منفرد خانواده تا حدود زیادی توسط نیروهای بیرون از خانواده و مستقیماً توسط خود جامعه پرورش می‌یابد. امروزه روند اجتماعی مسیری را طی می‌کند که به توده مصرف‌گرا تبدیل شده‌اند. زمانی در قرن ۱۸ جمع شدن در قهوه‌خانه‌ها و اماکن عمومی به مباحث انتقادی می‌انجامید که معطوف به رهایی انسان از محدودیتها و الزامات تحمیل شده توسط نیازهای زندگی بود، اما امروزه این حوزه‌ها از هم فرو پاشیده شده است و کنش افراد در حوزه اوقات فراغت بر چرخه دولت و مصرف‌متکی شده و خصلتی غیرسیاسی به خود گرفته است.

یکی از حوزه‌های نقد در قرن ۱۸ نقد ادبی بود که منجر به نوشته‌های مروج نوعی فرهنگ کتابخوانی و آموزشی شد. اما امروزه نشریات ادبی نوین از اواخر قرن نوزدهم، تابع مد هستند. این نشریات پیوندشان را با قشر فرهیخته از دست داده و به جای آنکه نکات آموزنده و راهکارهای آموزشی را گسترش دهند تبدیل به محملی تهی، مصور و عامه‌پسند داده‌اند. امروزه بحث و گفتگو به صورت کالا فروخته می‌شود گفتگوی رسمی پشت‌معاور و میزگردها و محافل مصداق بارز این امر است. در سال ۱۸۱۷ در تب و تاب جنبش چار티ست‌ها تیراژ برخی روزنامه‌ها به پنجاه هزار نسخه در روز رسیده بود، اما امروزه با بوجود آمدن پدیده زرد در درون اقشار گسترده و توده مردم رسوخ کرده که تیراژی حدود یک میلیون را به فروش می‌رسانند. نشریاتی که با تکنیک عکس‌های رنگی در پی ترغیب توده برای خرید روزنامه‌ای است که هیچ محتوایی ندارد و قسمتی از صفحات خود را با تبلیغات پر می‌کند. زوال بحث‌های انتقادی-سیاسی افراد خصوصی، امروزه دو گونه نهاد این رسالت را برعهده گرفته‌اند. یکی تشکلهایی که تلاش دارد در پوشش فعالیت‌های سیاسی منافع خصوصی یک گروه را دنبال کند و دوم احزابی که با سازمان‌های دولتی جوش خورده‌اند و به شدت از عموم که زمانی نماینده آن‌ها بودند فاصله گرفته‌اند. در دوره لیبرال‌عمومیت از پایین به بالا بود و باعث پیوند بحث‌های عقلانی-انتقادی در حوزه عمومی با فرایند قانون‌گذاری در حوزه دولت و مهم‌تر از همه باعث نظارت به نحوه اعمال قدرت می‌شد. اکنون عمومیت موجب دوسوگرایی در حوزه قدرت و حوزه افکار غیرعمومی مبتنی است شده و می‌توان گفت که حتی نوعی عمومیت فریبکارانه جایگزین عمومیت انتقادی شده است.

حوزه عمومی که نه به دولت، نه به اقتصاد و نه به خانواده تعلق ندارد، جایی است که افراد خصوصی برای گفتگو در مورد مسائل عمومی گرد هم می‌آیند. این حوزه، محل استفاده عمومی از عقل و مکانی است که «افکار عمومی» در آن شکل می‌گیرد. کتاب «تحول ساختاری» تاریخ بازسازی شده‌ای از ظهور و سقوط حوزه عمومی است که بر بریتانیا، فرانسه و آلمان از اوایل دوران مدرن تا اواسط قرن بیستم متمرکز است. در قرون وسطی، یک حوزه عمومی صرفاً «نماینده» وجود داشت که در آن پادشاهان و اشراف جایگاه خود را در برابر جامعه نشان می‌دادند (۱۹۶۲: ۷-۱۰). حوزه عمومی بورژوازی در قرن‌های هفدهم و هجدهم، ابتدا در پوشش یک حوزه عمومی ادبی، شروع به ظهور می‌کند. در قهوه‌خانه‌ها، سالن‌ها و انجمن‌های ادبی، عموم خوانندگان جدید برای بحث در مورد رمان‌ها گرد هم می‌آمدند - هابرماس از رمان پاملا اثر ساموئل ریچاردسون به عنوان نمونه یاد می‌کند (۱۹۶۲: ۳۱-۶، ۴۹-۵۰، ۱۷۴). مهارت‌های استدلال انتقادی که ابتدا در مجلات حوزه عمومی ادبی توسعه یافتند، متعاقباً در حوزه عمومی سیاسی به کار گرفته شدند، جایی که امور عمومی به جای متون ادبی موضوع انتقاد هستند. در این دوره، دولت مدرن در حال ظهور بود، زیرا اقتدار سیاسی به تدریج غیرشخصی شد و به نهادهای بوروکراتیک کم و بیش مستقل، به جای شخص پادشاه، واگذار شد (۱۹۶۲: ۱۹۸۹: ۱۷-۱۸). همزمان، توسعه سرمایه‌داری تجاری، ثروت و نفوذ بی‌سابقه‌ای را به بازرگانان بخشید و نیاز روزافزونی به اطلاعات دقیق در مورد شرایط بازار ایجاد کرد. این نیاز توسط روزنامه‌ها و نشریات برآورده شد، که خیلی زود توجه خود را به سیاست‌های دولتی و همچنین قیمت کالاها معطوف کردند (۱۹۶۲: ۱۹۸۹: ۲۰-۲). بنابراین، حوزه عمومی بورژوازی همزمان با اقتصاد سرمایه‌داری و دولت مستقل و ستفالیایی توسعه یافت و در اوج سیاست‌های بورژوا-لیبرال در قرون هجدهم و نوزدهم شکوفا شد.

اهمیت حوزه عمومی

حوزه عمومی تأثیرگذارترین مفهوم از مفاهیم برجسته یورگن هابرماس است. برخلاف «کنش ارتباطی»، «اخلاق گفتمان» و «استعمار زیست‌جهان» که عمدتاً توسط متخصصان مورد بحث قرار می‌گیرند، این مفهوم به کانون اصلی کار در حوزه‌هایی از تاریخ، حقوق، سیاست و جامعه‌شناسی گرفته تا ادبیات، فلسفه، مطالعات جنسیتی و مطالعات رسانه تبدیل شده است. مفهوم حوزه عمومی هابرماس که نهادی مرکزی در جامعه مدرن را تعیین می‌کند، نهادی که قبلاً نامی نداشت، از

جایگاهی شبیه به یک کشف علمی برخوردار است. این اصطلاح که به طور گسترده در سراسر علوم انسانی و اجتماعی، حتی توسط کسانی که دیدگاه وسیع تر او را قبول ندارند، استفاده می شود، امروزه نه تنها در گفتمان علمی، بلکه در بحث های گسترده تر و خارج از دانشگاه در حوزه عمومی نیز حضور دارد. در کاربرد هابرماس، «حوزه عمومی» به عرصه ای گفتمانی در جوامع مدرن اشاره دارد که در آن «اشخاص خصوصی» درباره مسائل مربوط به عموم بحث می کنند. این عرصه که هم از دولت و هم از بازار متمایز است، اما در «زیست جهان» قرار دارد، در حالت ایده آل محل ارتباط آزاد، نامحدود و عقلانی است. «تبلیغات» به عنوان وسیله ای برای افشای سلطه، قرار است واسطه ای برای بررسی اقدامات مقامات دولتی و عملکرد قدرت های خصوصی باشد، اولی را پاسخگو نگه دارد و آنها را به مهار دومی تشویق کند. در حالی که آرمان حوزه عمومی شباهت کمی به عرصه های واقعاً موجود شبه انتشار دستکاری شده دارد، معیاری هنجاری برای انتقاد از دومی ارائه می دهد. بنابراین، به طور کلی، این مفهوم، معیاری برای ارزیابی مشروعیت و اثربخشی آنچه در جوامع مدرن به عنوان «افکار عمومی» شناخته می شود، ارائه می دهد.

شکل گیری آگاهانه یک نظم اجتماعی عادلانه و مسئولانه، دستاوردی از اراده عمومی شکل گرفته به صورت گفتمانی است. چنین دیدگاهی از دموکراسی نه تنها با مفهوم محدود رالزی از خرد عمومی متفاوت است، بلکه با این دیدگاه که سیاست شامل منازعه مداوم است، چه در قالب لیبرال و چه در قالب مجادله ای، نیز متفاوت است. ۳ در حالی که منازعه کاملاً در مفهوم سیاست ارائه شده در این کتاب محوریت دارد، تنها به عنوان بخشی از یک فرآیند سیاسی گسترده تر در نظر گرفته می شود. بلکه، در سنت برخی از رشته های نظریه مشورتی، دستیابی به معیارهای عدالت و مسئولیت به ظرفیت تولید اصول و رویه های توجیه شده عمومی وابسته است که می توانند با ثبات نسبی در شرایط پیچیده، مشروط و غیرقابل پیش بینی جامعه مدرن برقرار شوند.

یک رویکرد جامعه شناختی کاملاً توسعه یافته به سیاست ارتباطی می تواند نشان دهد که چگونه عملکرد مشروع و مؤثر حوزه عمومی می تواند پلی هنجاری بین سیاست دموکراتیک و محیط های اجتماعی آن ایجاد کند یا در واقع، نشان دهد که چرا چنین پلی شکست می خورد (O'Mahony, 2009). اصول و رویه های هنجاری با توجه به احتمالات نظم اجتماعی مدرن،

از نظر زمانی و مکانی در معرض بازنگری مداوم هستند. تعهد وظیفه‌گرایانه به چنین اصول و رویه‌هایی را نمی‌توان صرفاً به صورت جزئی در طول زمان و مکان بیان کرد، زیرا آنها دائماً در معرض چالش‌های ناشی از زمینه‌های تغییر یافته و شیوه‌های تفسیری هستند. از این رو، باید به طور مداوم بازتعریف شوند (هونت، ۲۰۱۱). این درک جامعه‌شناختی از تعهد وظیفه‌گرایانه، از پروژه اخلاق گفتمانی زبان‌شناسی اخلاق وظیفه‌کانت پیروی می‌کند. تعهدات اخلاقی بنیادی، که از طریق گفتمان عاملان تحت تأثیر، تدوین می‌شوند، زیربنای جوامع مدرن دموکراتیک سازمان‌یافته هستند - به عنوان مثال، استانداردهای برابری نسبی، کرامت، انصاف و آزادی. چنین تعهداتی به تبع آن واجد شرایط هستند. تفسیر و اهمیت رابطه‌ای آنها ممکن است از طریق فرآیندهای توجیه عمومی که توسط ظرفیت‌های یادگیری جمعی که در درون و فراتر از زمینه سیاسی رسمی قرار دارند، تحریک می‌شوند، تغییر کند. (پاتریک مونهی، ۲۰۱۹)

تعامل لیبرالیسم و حوزه عمومی

مالکیت خصوصی و اقتصاد بازار: اگرچه این اصول لیبرال مستقیماً با حوزه عمومی مرتبط نیستند، اما می‌توانند شرایطی را ایجاد کنند که با تقویت استقلال اقتصادی و تحرک اجتماعی، از یک حوزه عمومی پررونق حمایت کند، که می‌تواند به مشارکت بیشتر در زندگی عمومی کمک کند.

۲. حوزه عمومی به عنوان فضایی برای ارزش‌های لیبرال: بحث و مشورت منطقی: لیبرالیسم اغلب بر بحث منطقی و بحث منطقی به عنوان مبنای تصمیم‌گیری تأکید می‌کند. حوزه عمومی، در حالت ایده‌آل، فضایی برای چنین مشورتی فراهم می‌کند، جایی که شهروندان می‌توانند اطلاعات را به طور انتقادی ارزیابی کرده و نظرات آگاهانه‌ای را شکل دهند.

- پاسخگویی و شفافیت: حوزه عمومی، از طریق بررسی دقیق اقدامات و سیاست‌های دولت، می‌تواند پاسخگویی و شفافیت را که برای حفظ اصول لیبرال بسیار مهم هستند، ارتقا دهد.

- جامعه مدنی: حوزه عمومی اغلب به عنوان بخشی از جامعه مدنی، قلمرو انجمن‌ها و سازمان‌های داوطلبانه، در نظر گرفته می‌شود. تأکید لیبرالیسم بر جامعه مدنی، اهمیت آن را در میانجیگری بین دولت و افراد و در تقویت مشارکت عمومی به رسمیت می‌شناسد.

-چالش‌ها و انتقادات: محرومیت و نابرابری: در حالی که لیبرالیسم بر برابری تأکید دارد، حوزه عمومی می‌تواند تحت تأثیر نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی قرار گیرد و منجر به حذف صداها و دیدگاه‌های خاص شود.

-دستکاری و تبلیغات: حوزه عمومی می‌تواند در برابر دستکاری از طریق تبلیغات و اطلاعات نادرست آسیب‌پذیر باشد و پتانسیل آن را برای بحث منطقی تضعیف کند.

-ظهور حوزه عمومی نئولیبرال: برخی از محققان معتقدند که سیاست‌های نئولیبرال منجر به یک حوزه عمومی تجاری‌تر و فردگرایانه‌تر شده است، جایی که تمرکز بر منافع شخصی فردی، مشورت جمعی را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

نتیجه‌گیری

لیبرالیسم، با تأکید بر حقوق و آزادی‌های فردی، عمیقاً با مفهوم حوزه عمومی در هم تنیده است. حوزه عمومی، در شکل ایده‌آل خود، فضایی است که شهروندان می‌توانند آزادانه به تبادل ایده‌ها، بحث در مورد مسائل و شکل‌دهی افکار عمومی بپردازند و از این طریق بر تصمیمات سیاسی تأثیر بگذارند. لیبرالیسم، به ویژه تأکید آن بر آزادی بیان و اجتماعات، پایه و اساس وجود و عملکرد حوزه عمومی را فراهم می‌کند.

جهانی شدن تحت تأثیر آرمان‌های لیبرال در مورد برابری انسانی و توسعه انسانی قرار دارد. به نظر می‌رسد که ملت‌های منفرد، برای دستیابی به برابری در مقیاس جهانی، ناکافی و شاید حتی ناتوان هستند. این موضوع در مورد پیروزی سیاسی امر جهانی بر امر ملی در نتیجه تلاش‌های بشردوستانه برتر آن، مهمترین مسئله در مورد مشروعیت طبیعی دولت-ملت به عنوان بهترین شکل حکومت برای سازماندهی اجتماعی را روشن می‌کند. به عنوان مثال، هلد استدلال کرد که ملت‌ها ساخته می‌شوند، نه رشد می‌کنند. او استدلال مانت در مورد زوال ادعایی «فرهنگ» یک ملت را رد می‌کند و می‌گوید که چنین استدلالی نادرست است. افرادی مانند مانت، که معتقدند زوال دولت-ملت، شهروندان را از هویتشان محروم می‌کند، از پذیرش این موضوع که «تحکیم ایده‌ها و روایت‌های ملت و ملیت» شامل «تلاش‌های نخبگان حاکم و دولت‌ها برای ایجاد هویت جدیدی است که افزایش قدرت دولت و هماهنگی سیاست‌های دولتی را مشروعیت می‌بخشد» امتناع می‌کنند. این دولت‌ها با سوق دادن شهروندان خود به سوی باور به «یک چارچوب

مشترک درک» که «تاریخ‌ها، اسطوره‌ها و آیین‌های ملی و یک جامعه خیالی جدید» را منتشر می‌کند، شهروندان خود را دستکاری می‌کنند. جهان‌وطنی و جهانی‌شدن هر دو عنصر مشترک دیگری دارند: آنها خط مرزی که همیشه بین دولت و جامعه وجود داشته است - سنگ بنای لیبرالیسم - را از بین می‌برند. اصل بنیادی لیبرالیسم، اگر فاسد شود، به معنای پایان سنت سیاسی یکپارچه غرب خواهد بود. همانطور که لئو اشتراوس زمانی نوشت، «لیبرالیسم با تمایز بین دولت و جامعه، یا با به رسمیت شناختن یک حوزه خصوصی که توسط قانون محافظت می‌شود اما در برابر قانون نفوذناپذیر است، پابرجا می‌ماند یا سقوط می‌کند». اگرچه اشتراوس در اظهارات خود مستقیماً به جهانی‌شدن اشاره نمی‌کرد - او در واقع در مورد ناتوانی لیبرالیسم در جلوگیری از تبعیض علیه یهودیان در جامعه بحث می‌کرد - با این وجود، متوجه پارادوکس مشکل‌ساز در لیبرالیسم شد که ناتوانی آن در انتخاب بین محافظت از یک حوزه خصوصی بر دیگری است. اگر انتخاب اشتباه باشد، «لغو حوزه خصوصی، انکار تفاوت بین دولت و جامعه، نابودی دولت لیبرال» نتیجه طبیعی آن است.

امروزه بسیاری در غرب درباره وحدت نوظهور بشریت صحبت می‌کنند، زیرا دانشمندان علوم اجتماعی جهان را از طریق «ارزش‌های جهانی» بررسی می‌کنند و «افکار جهانی» را ارزیابی می‌کنند؛ اقتصاددانان «اقتصاد جهانی» و «امور مالی جهانی» را مطالعه می‌کنند؛ مورخان از «تاریخ جهانی» می‌نویسند؛ حقوق‌دانان از «سیاست داخلی جهانی» و «جامعه جهانی» صحبت می‌کنند، در حالی که از «عدالت فراملی» حمایت می‌کنند؛ کارشناسان سیاسی مرگ دولت-ملت را اعلام می‌کنند. می‌توان نمونه‌های دیگری را که همین واقعیت آشکار را نشان می‌دهند، فهرست کرد: حس رو به رشد وحدت جهانی و دیدگاهی جهان‌شمول در مورد مسائل اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، تاریخی و سیاسی. یک دیدگاه میانه‌رو، میانه‌رو و لیبرال نیز وجود دارد. آثار مونتسکیو، توکویل و پیر مانت این دیدگاه را روشن می‌کند و منابعی را برای درک اهمیت جوامع سیاسی خاص در افق نظری وسیع‌تری از بشریت ارائه می‌دهد. هر کدام به شیوه خود از یکپارچگی نهادهای سیاسی دفاع می‌کنند، انکار می‌کنند که دیدگاه جهانی تنها دیدگاه مشروع است و اذعان می‌کنند که بدون تفاوت‌ها و تمایزات در چشم‌انداز سیاسی، خودگردانی و آزادی عمل غیرممکن است. لیبرالیسم مونتسکیو، توکویل و مانت نشان می‌دهد که وضعیت انسان یک

وضعیت سیاسی است. بنابراین، میانجیگری اشکال سیاسی برای شکوفایی انسان ضروری است -
جوامع خاص برای افراد و مردم ضروری هستند تا انسانیت جهانی خود را آشکار کنند.

منابع و مآخذ:

- اردستانی، علی، (۱۳۹۴/۷/۲۱) نظریهٔ گفتمان مفهومی تحمیلی از بیرون به سنت اسلامی سیاسی، نشریه فرهنگ farhangemrooz.com امروز، شماره ۶،
- ام. دبلیو. ردر، ۱۳۸۲. اطلاع رسانی: آشنایی با مکاتب اقتصادی: مکتب شیکاگو، مترجم: میرجلیلی، سیدحسین، مجله اقتصادی،
- آلبرتس، دیوید (۱۳۸۵) گزیده‌ای از عصر اطلاعات، الزامات امنیت ملی در عصر اطلاعات، ترجمه: علی علی آبادی / رضا نخجوانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- آرگینز، جان، (۱۳۸۶) سیاست پست مدرنیته، ترجمه: منصور انصاری، تهران: گام نو
- اسمارت، بری، (۱۳۸۳) شرایط مدرن مناقشه‌های پست مدرن، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: اختران،
- حقدار علی اصغر، (۱۳۸۷): پرسش از انحطاط ایران، تهران، جلد اول.
- حقیقت، صادق (۱۳۸۱)، توزیع قدرت در اندیشه سیاسی شیعه، تهران، جلد اول.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۷۵)، مبانی اندیشه‌های سیاسی در ایران و جهان اسلام، تهران، جلد اول
- فیرحی، داود (۱۳۷۸): قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران، جلد اول.
- فیرحی، داود (۱۳۹۷): فقه و سیاست در ایران معاصر، تهران، جلد اول.
- خبرگزاری مهر، فیرحی، در چنبره دولت مدرن / پارادوکس نسبت ملیت، دین و تجدد، انتشار (mehrnews.com، ۱۳۹۸/۶/۲۴)
- فیرحی، داود، «نظام سیاسی و دولت در اسلام»، فصلنامه علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، تابستان ۱۳۸۰، شماره ۱۴، ص ۱۳۹.
- قدسی محمدامیر. ۱۳۹۹. چهارنظریه درباره حکمرانی؛ پژوهشی درباره نسبت مشروطیت و مشروعیت. تهران؛ نگاه معاصر

-- صبوری ضیاء الدین. ۱۳۹۱. حکمرانی خوب و تحول در نظام بین الملل: نیم نگاهی به جهان عرب. تهران؛ روناس

-گودرزی محمد. ۱۳۹۰. سازمان های غیردولتی در نظام حقوقی ایران. دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران

-مقدری مهدی. ۱۳۹۸. درس هایی از حکمرانی خوب. تهران؛ نگاه معاصر

--مقنی زاده محمدحسین. ۱۳۸۰. سازمان های غیردولتی نهادی برای سازماندهی مشارکت در جامعه مدنی. تهران؛ دفتر مطالعات سیاسی وزارت کشور

- ملکیان، مصطفی (۱۳۷۹): دین و عقلانیت راهی به رهایی، تهران، جلد اول.

- ملکیان، مصطفی. ۱۳۸۲. راهی به رهایی: جستارهایی در باب عقلانیت و معنویت، تهران: نگاه معاصر

- ملکیان، مصطفی. ۱۳۹۸. مهر ماندگار: مقالاتی در اخلاق شناسی، تهران: نگاه معاصر

-میدری احمد. خیرخواهان جعفر. ۱۳۸۳. حکمرانی خوب، بنیان توسعه. تهران؛ مرکز پژوهش های مجلس

--یزدان پناه، انیس (۱۳۹۲)، جایگاه و نقش شهرداری و شوراهای مدلیتهای مدیریت شهری ایران و جهان، تهران، نخستین همایش ملی مدیریت یکپارچه شهری و نقش آن در توسعه پایدار.

شریف زاده، فتاح؛ قلی پور، ۱۳۸۳. رحمت اله، حکمرانی خوب و نقش دولت، فرهنگ مدیریت

علیرضا، سیداحمدیان، (۱۳۹۹/۶/۸)، موانع معرفتی درک پروژه فکری سیدجواد طباطبایی

<https://cgie.org.ir>

علیرضا، سیداحمدیان، (۱۳۹۹/۴/۸)، موانع معرفتی درک پروژه فکری سیدجواد طباطبایی، فرهنگ

امروز، farhangemrooz.com

صادق، قیصری، (۱۳۹۵) گامی در شناخت پروژه فکری فیلسوف سیاست. وبسایت تحلیلی

خبری آذریها azariha.org

مرادی، محمدعلی، (۱۳۹۴)، نقدی بر تاریخ نویسی طباطبایی از منظر تاریخ فرهنگی، Isa.org.ir

شفیعی، محمود، (بهمن ۱۳۹۳)، نگاهی به چارچوب فکری فیرحی، ماهنامه مهر نامه، سال پنجم، شماره ۳۹۵

قادری، حاتم (۱۳۸۵): اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران، جلد اول.

هادوی، حسین (۱۳۸۶)، "نقدی بر نظریه زوال و انحطاط بنیادی اندیشه سیاسی در ایران. کرسی‌های آزاد

اندیشی و تولید علم".

مک‌ایتنایر السدر (۱۳۷۹)، تاریخچه فلسفه اخلاق، ترجمه: انشاءالله رحمتی، انتشارات حکمت، تهران.

- مور جورج ادوارد (۱۳۸۵)، مبانی اخلاق، ترجمه‌ی غلامحسین توکلی و علی‌عسگری یزدی، نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، تهران.

- مور جورج ادوارد (۱۳۸۲)، اخلاق، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران.

- وارنوک مری (۱۳۸۰)، فلسفه‌ی اخلاق در قرن بیستم، ترجمه‌ی ابوالقاسم فنائی، نشر بوستان، قم.

- ویگینز (۱۳۸۵)، «حقیقت، جعل و معنای زندگی» در: مصطفی ملکیان، مهر ماندگار، نشر نگاه معاصر، تهران.

- کیر کگور، سورن (۱۳۷۸) ترس و لرز، ترجمه دکتر عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، تهران ۲۹.

- دیویس، کالین (۱۳۸۶)، درآمدی بر اندیشه‌ی لویناس، ترجمه مسعود علیا، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران.

- Bentham Jeremy (1970) , An Introduction to the Principles of
Morals and Legaslation, London, University of London: Athlone
.Press
- Clark, Maudcmarie, Nietzsche, Freidrich; Rutledge Encyclopedia of
.Philosophy, London
- Hume David (1998) , An Enquiry concerning the Principles of
Morals, Oxford-New York, Oxford University press
- Hume David (1998) , An Enquiry concerning the Principles of
Morals, Oxford-New York, Oxford University press
- Mill John Stuary, (1998) , Utilitarianism Oxfod-New York, Oxford
.University
- Mill John Stuart (1972) , Letter to Henry Jones, 1868, in: Collected
.Works of John Stuart Mill, Torento, University of Torento Press, Vol
- Urmson James Opy (1953) , "The Interpretation of the Moral
.Philosophy of J. S. Mill", Philosophical quarterly, N
- Jacques Derrida, Glas, trans. John P. Leavey, Jr. and Richard Rand
/ .(Lincoln: University of Nebraska, 1990
- Lippitt, John, Routledge philosophy guidebook to Kierkegaard and
.Fear and trembling, Routledge, London, New York, 2003
- Simon Critchley, Robert Bernasconi (edit)The Cambridge
.companion to Lévinas , Cambridge University Press, 2002
- .Macintyre, Alasdair. A short history of Ethics, Aledn Press, Oxford
- Macintyre, Alasdair. After virtue: A study in Moral Theory, Notre
.Dame, University of Notre Dane Press, Second Edition, 1984
- Macintyre, Alasdair. Three Rival Versions of Moral Enquiry:
,Encyclopedia, Genealogy
- and Tradition. The Gifford Lectures Notre Dame, University of Notre
.Dame University Press

- Bell Danil, (1923) The coming of post- industrial society Aventure ,in Social forecasting, New yourk, Basic Book
- Benhabib, S (1992). Situating the self. Gender, community and postmodernism in contemporary ethics, Routledge, champan and hall .Inc, London, uk
- .Daken (1983) The Electronic cottage, New yourk: William Morrow
- Lisensky, R. P:finesten, A: sweet, S. 1985, The new filberal .learning: Technology and the liberal Arts. Washington DC, USA
- .Toffler, E. (1980). The wave, New yourk: Bantam books
- Babin, P(1991) the new era in religious communication. Minneapolis ((2006
- Barnes, Michael, (2006) Ethics in conflict: Making the case for a .critical pedagogy. Business communication Quartely
- Clifford cherstians (1983), media Ethics, white plains, New yourk, .Longman